

حرم هنر

باز خوانی اشعار سخن و سرای حرم رضوی (۸)

علی باقریان

بابا فغانی شیرازی—که در یادداشت پیشین شعرش را خواندید —زندگی پرماجریابی داشت که اغلب به سفر گذشت. هم در ظاهر و هم در باطن. سفر شاعر در ظاهر—که شرحش پیش تر به اجمال آمد —از حدود سی سالگی او آغاز شد و تقریبا تا پایان عمرش، احتمالا سال ۹۲۵. به درازا کشید. فغانی که مثل هر هنرمند جوانی پی نام و نان می گشت، اول، به هرات آمد، جایی در ۱۵۰۰ کیلومتری شیراز که علیشیر نوابی (۸۴۴-۹۰۶)، سیاست مدار فرهنگ پرور، به حکم سلطان حسین بایقرا، امیر تیموری (حک. ۸۷۳-۹۱۱)، در آن فرمان می راند و هنرمندان و ادیبان بزرگی را گرد خود جمع کرده بود، از آن جمله، یکی سخن سرای نامی، عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۶)، بود. اما آن طور که نوشته اند، فغانی در آن جمع جایی نیافت. ظاهرابه این دلیل که مردم صاحب نظر آن سامان شیوه شاعری او را مقبول طبع ندیدند و آن را نپسندیدند، تا آنجا که شاعر تازه وارد را ریشخند زدند و از آن پس اشعار بی مایه دون پایه را، به کنایه، «فغانیانه» لقب دادند. بدین ترتیب فغانی رخت خویش را از آن ورطه بیرون کشید تا بخت خویش را در شهر دیگری بیازماید.

● ● ●

مقصود بعدی تبریز بود، ۱۹۰۰ کیلومتر آن ورتر. پس از هرات، برای اهل هنر جایی بهتر از آنجا نبود. تبریز پایتخت آق قویونلوها بود که در آن زمان سلطان یعقوب (حک. ۸۸۳-۸۹۶) بر آن سلطه داشت. این امیر، خود، شاعر بود و به شاعران هم نظر خاصی می نمود. خوشبختانه، این شاعر نورسیده هم منظور او واقع شد و در دستگاهش به کیاوبایی رسید، آن قدر که شانزده، هفده سالی همان جا ماند. سلطان یعقوب که در گذشت، پس از چندی، فغانی باز عزم سفر کرد. شاعر که جانشینان امیر، از جمله سلطان بایسنقر را که کودکی بیش نبود، حامی خود نمی یافت و غم غریبی و غربت را برنمی یافت، این بار، به شهر خود رفت تا شهریار خود باشد. البته او، طی یکی از نبردهای سلطان یعقوب، دیوان خودش، حاصل عمرش، را هم از دست داده بود و امیدوار بود که با بازگشت به شیراز بتواند بخش هایی از آن را هم که شفاهی یا کتبی نزد عده ای موجود بود دوباره به دست بیاورد. شاید از همین زمان فغانی سال خورده را که اعتبار و آوازه ای پیدا کرده بود، «بابا» خوانده باشند.

● ● ●

اما شاعر باز هم در وطن قرار نگرفت و پیرانه سر دوباره قصد خراسان کرد و پس از طی ۱۵۰۰ کیلومتر این بار به ابیورد، در شمال خراسان، آمد. در اینجا بود که فغانی، پس از آنکه سفر ظاهری خود را تقریبا به پایان رسانده بود، سفر باطنی آغاز کرد؛ شاعر شوریده شیرازی که عمری را به عیش ونوش گذرانده و بدان آموخته بود، در ابیورد، از پی تنگدستی و بی چیزی، به جایی رسید که برای چندین جرعه ای ناچیز خواری ها می کشید. اما طبع بلند فغانی این وضع را برنمی تافت، بنابراین، میل توبه کرد و راهی مشهد شد تا تتمه حیات را در پناه امام هشتم^۵ به سر ببرد. در این ايام که در گذر آن شاه اسماعیل اول (حک. ۹۰۷-۹۳۰)، خواهرزاده سلطان یعقوب، بر بازمانده گان او و همچنین باقی مدعیان قدرت، چیره شده و مذهب تشیع اثناعشری را مذهب رسمی کشور اعلام کرده بود، شاعر ما هم تمام همت خود را مصروف مدح ائمه شیعه، از جمله علی بن موسی الرضا^۶، ساخت و قصایدی پرداخت که مطلع یکی از آن ها (چهارمین مطلعی که در ادامه آمده است) به التفات و اشاره خود امام، نقش مُهر بارگاه رضوی شد.

● ● ●

تا آنجا که من جسته ام، ۱۰ قصیده از بیست و چند قصیده بازمانده فغانی به حضرت رضا^۷ اختصاص دارد که در اینجا مطلع آن ها را می آورم: ۱. باز از سمن و گل چمن آراست جهان را/ جان تازه شد از لطف هواپیر و جوان را^۸، «بعد از نبی که آینه حی دایم است/ اعمال به ذات بی بدل شاة قائم است»^۹. «چمن شکفت و جهان پر ز سوسن و سمن است/ به صدهزار زبان روزگار در سخن است»^۴، «طی که یک رقص ابروی نه چمن است/ نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است»^۵، «ای چشمه مهر از کف نعلین تو ظاهر/ چون آب روان گرد رخت طیب و طاهر»^۶، «ای کعبه را ز وقفه عید تو افتخار/ قربانی تو هستی انبای روزگار»^۷، «خیز که مرغ سحر جز به گلستان صغیر/ خواب گران دور شد از سر برنا و پیر»^۸، «ای نور اله از مه رخسار تو لامع/ مهر ازل از آینه روی تو طالع»^۹، «ای شعله چراغ در خانه ات هلال / سیاه رات شراره شمع صف نعال»^{۱۰}، «ای تا به قیامت غلغ فتح تو قائم/ سلطان دو عالم علی موسی کاظم».

● ● ●

منبع: «دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، (۱۳۴۰). به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. بی جا: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکا.

 علیرضا حیدری مدرس ویراستاری
ساده بنویسیم
فعالیت شرکت های هرمی باید توقف داده شود. (نادرست) (✗)
فعالیت شرکت های هرمی متوقف شود. (درست) (✓)
جهت نام نویسی به کارگزینی مراجعه کنید. (نادرست) (✗)
برای نام نویسی به کارگزینی مراجعه کنید. (درست) (✓)
کارکنان آموزش های لازم را طی کرده اند. (نادرست) (✗)
کارکنان آموزش های لازم را دیده اند. (درست) (✓)
#زین قندپاری

مرگ نوبلیستی

که نشان امیراتور را نگرفت!



چهره روز

در واپسین روزهای این سال هجری خورشیدی ، جهان ادبیات یکی از شخصیت های مطرح خود را از دست داد. کنزابورو ائه (Oe Kenzaburo) برنده نوبل ادبیات ۱۹۹۴ در هشتادوهشت سالگی چشم از جهان فرو بست. این نویسنده صاحب نام ژاپنی در طول زندگانی ادبی اش به افتخاراتی چون به دست آوردن جایزه نوبل در عرصه جهانی و جایزه آکوتاگاوا در میهن خویش و برگردان آثارش به برخی زبان های دیگر نایل شد. ائه

در بیست و دوسالگی و در روزگار دانشجویی نخستین داستان کوتاه خود را به نگارش درآورد و در ادامه، داستان ها و رمان ها و مقالاتی نوشت که کارنامه او را به عنوان نویسنده شکل داد. ائه نویسنده ای متعهد به مقام انسان بود و هم زمان که به استبداد امپراتور ژاپن انتقاد داشت، با ایالات متحده به مثابه استعمارگر نوینی که به کشور او تجاوز کرده و امتیازاتی از ژاپنی ها گرفته بود، سر ناسازگاری داشت. سالی که نوبل گرفت، در میهنش هم به وی نشان فرهنگ ژاپن دادند، اما از گرفتن آن سر

از دریافت جایزه نوبل انتشار داد، درباره فرزند ارشدش هیکاری نوشت. یک نکته عجیب که درباره این نویسنده برجسته وجود دارد این است که به رغم شهرت و جایگاهش، نوشته های او به زبان های زیادی ترجمه نشده است و تنها برخی زبان ها مانند فارسی و انگلیسی و آلمانی میزبان آثارش شده اند. در ایران عنوان هایی چون «وزی که او خدا شک های مرا پاک خواهد کرد»، «در برابر مردگان»، «گل ها را بچین کودکان را بکش»، «گریه آرام» به نام کنزابورو ائه به فارسی عرضه شده است.

نان و آبی در شعر نبود آقای محبت!

بازنشر گفت وگویی با شاعر فقید محمدجواد محبت که ۱۱ سال پیش در صفحه ادب و هنر شهر آرا منتشر شده بود



اخوان را با خانواده در حال بگو و بخند با شاملودیدیم. معلوم بود این ها در خفا با هم دوست هستند و این جنگی که راه انداخته بودند نوعی جنگ زرگری بود برای ادامه شهرت، که موفق هم بودند.

● استاد منظور از ساعدی، همان غلامحسین ساعدی داستان نویس مشهور است؟

بله، برادر ساعدی در قصر شیرین طبیب بود. در همان سال ها، آل احمد با غلامحسین ساعدی آمدند قصر شیرین تا به دکتر اکبر ساعدی سری بزنند و چون یاتوق من مطب دکتر بود با آن ها آشنا شدم و این آشنایی کمی بعد به دوستی بدل شد. در شب هایی که با هم بودیم کارهای من را شنیدند و حتی جلال گفت کارت را بده به من برای چاپ کنم و حق التألیف هم برای می گیرم. خوب در آن روزگار این حرف مزده بود، اما چون فکر می کردم آقایان فقط کار سیاسی می کنند من تمامه شعر عاطفی داشتم عیبم می آمد که بدهم چاپ کنند. حتی گفتند کسی در خارج از ایران حاضر است ۵۰۰۰ هزار تومان سرمایه بدهد و کار من را چاپ کند. پول خوبی بود، اما من سکوت کردم و کتاب در نیامد و اگر در آن روزگار منتشر شده بود کار خوبی بود. آل احمد از دنیا رفت و برادرش شمس آل احمد نشری با عنوان، رواق، راه انداخت. منتهی نشر رواق شکسته و خسته شده بود و از هم فروپاشید. سربرگ هایی که برای دوستان می فرستاد، آن بالا رواق را خط می زدومی نوشت رواق اوراق شد. در مقدمه ای که برای کتاب کسی نوشته بود از کسانی که کتاب هایشان پیش او مانده و نمی داند چه کار کنند نام برده بود. از جمله کتاب شعری از من با نام، «این به جان آمدگان، که اسم شعری بود که سال ۴۷ قسمتی از آن چاپ شده بود.

● در آن دوره کدام شاعران مشهدی بیشتر در جریان های شعری حضور داشتند؟

در آن روزگار یادم نمی آید که امضاهای شاعران مشهدی در خوشه باشد. مشهد شاعر سرشناسش مهدی اخوان ثالث بود. اخوان زبان فاخری داشت و شیوه تکلمش معروف بود. اخوان با دوست من آقای بهزاد، شاعر کرمانشاهی، مکاتبه داشت، البته انجمن فرخ مشهد در آن روزگار جزو معروف ترین و گسترده ترهای انجمن های آن روزگار بود، که در همه جای کشور همیشه از آن انجمن یاد می کردند.

این سال ها به این جریان شعری شکل گرفته و وجود داشته و موافقانی داشته است، مخالفان و منتقدانی هم بوده اند که خیلی بی رحمانه با آن برخورد کردند که البته ارزشمند است؛ چون اهمیت وجودی این قضیه را نشان می دهد. او در ادامه درباره بحث نقد گفت چیزی که به عنوان نقد در جامعه ما مطرح می شود، نقد مقایسه ای است. در صورتی که آنچه که وجود دارد باید نقد شود نه آنچه که باید وجود داشته باشد. به این معنا که شما با فکت های حقیقی سروکار دارید و بعد باید برای آن یک نظام نامه نقد درست کنید. نقد ما اما متأسفانه اغلب نقد بازدارنده و تخریب کننده است. وقتی داریم وارد حیطه نقد می شویم یعنی آن متن قابلیت این را دارد که نقد و بررسی شود. به عنوان کسی که سال هادر جوار ادبیات زیسته است توصیه می کنم از آن تعریفات اولیه بگذریم تا بتوانیم به خلاقیت و نوآوری برسیم. قبل از هر چیز باید توان بیان کردن وجود داشته باشد تا بتوانم حرفم را بگویم. من به ندرت دیده ام شاعری که ادبیات کلاسیک نداند در شعر نو به موفقیت برسد. بروسان نیز کسی بود که ابتدا با شعر کلاسیک شروع کرد.

● شما قبل از انقلاب درگیر مسائل سیاسی هم بودید؟

شعرهای من در آن روزگار باعث شد دو بار از سوی تشکیلات سانسور به دردسر بیفتم. یک بار در قصر شیرین چند روزی در ساواک مهمان شدم و یک بار هم در همین مشهد مقدس شما در حرم امام رضا^۶ چند آژان ریختند سرم و بلایی به سرم آوردند که وقتی رها شدم تنها از من سایه ای مانده بود و از حلقم به کلی صدا رفته بود.

● برای شعر اعتراض چه ویژگی هایی می توان برشمرد و آن زمان به چه دلیل شکل گرفت؟

حکومت آن روزگار شاهی بود و شاه هم همه چیز داشت، حتی شاعر هم داشت. یکی از شاعران خوب آن روزگار که اسمش را نمی آورم و حتی شعرش هم در حرم امام رضا^۷ هست به نوعی شاعر دربار بود. آقای دیگری که بعدها ابراهیم گلستان سر به سرش گذاشت و فیلمی ساخت و یک صحنه شعر خوانی او را هم در آن گنجاند و او را به اسم الف. ص بخوانیم، به مناسبت های مختلف برای خوشامد حکومت چیزهایی می گفت. تعدادی دیگر روشنفکر بودند، اغلب شاعر و اهل قلم کسانی مثل، اخوان ثالث، جلال آل احمد و برادر بزرگ دکتر علی اکبر ساعدی یعنی غلامحسین ساعدی. این ها هم هر کاری که می کردند به نوعی نیشی به حکومت می زدند. آن روزگار شاعران حرف آشکار نمی زدند و شعرهایشان را با سمبل بیان می کردند. اغلب شعر شاعران را شاعران می فهمیدند نه مردم عادی. کاری که محبت انجام داد این بود که مردم عادی را با شعر آشنی بدهد.

● جریان های شعری آن دوره چگونه بود؟

شاعر خوبی داشتیم در آن روزگار با نام هوشنگ ایرانی، ابتکاری کرده بود و شعری گفته بود برای قطار در حالی که سوت می کشد، «غار کبود می دود، جیغ بنفش می کشد، قاتل شدن رنگ برای صدا بسیار کارگر هنری و والایی بود. منتها شاعران انجمن های ادبی آن روزگار این را در بوق کردند و افتادند به جان شعر نیمایی و نو که البته کاری از پیش نبردند و شعر نو مسیر خودش را رفت. از یک جا سپهری را داشت از یک جا شاملو، اخوان. بازی های آن روزگار به گونه ای بود که گروهی طرف دار این و گروهی طرف دار آن بودند. یک عده شاملویی بودند، یک عده اخوانی، اما آن شب های شعر خوشه که ما رفیقیم بارها مرحوم

امروز گفته و تاریخ دیروز زده است. من در مجموع

۲۵ جلد کتاب دارم. چهار کتاب را برای آموزش و پرورش چاپ کردم. یک کتاب را توسط سید مهدی شجاعی در انتشارات نیستان شماره ۶۸ منتشر کردم که تا چاپ دوم از آن اطلاع دارم. شعرهای نبوی ام را با نام «با موج عطراهای بهشتی»، شعرهای علوی را با نام «خانه هل اتی»، شعرهای زهرایی «روایح گل یاس»، شعر عاشورایی «کجایی گریه دل ناصبوران»، «صحایف گل سرخ»، شعر با موضوع انتظار و «اشک لطف می کند» شعر رضوی است. کتاب «رگبار کلمات» شعرهای من با موضوع شهید و شهادت است که به توصیه دوستم مرحوم نصرا... مردانی به نشر «شاهد» سپردم. از میان شعرهای منتشر نشده و شعرهایی که در مجلات چاپ شده بود کتابی با عنوان «از سال های دور و نزدیک» را انتشارات تکا منتشر کرد که تا امروز به چاپ چهارم رسیده است. مجله کیهان فرهنگی، سال ۱۳۸۴ شماره ۲۲۳ مصاحبه مفصلی با من در بیش از چهل صفحه داشت که آنجا به خوبی هفده کتاب از کتاب های من را معرفی کرده بودند.

● استاد از همکاری با نشریه خوشه، خاطرات دیگری در دهشتان مانده است؟

در آن روزگار «انستیتیو گوته» شب های شعری راه انداخت و دکتر موسوی گرمارودی شعر «غار حرا» ی خودش را آنجا خواند. بعد از آن سال ۴۷ مجله خوشه شب های شعری را در شش شب با نام «هفته شعر خوشه» در باشگاه شهرداری راه انداخت. معروف ترین شاعران آن روزگار شرکت کردند که البته کل این داستان را آقای شمس لنگرودی در کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو چاپ کرده است. شعرهایی را که شاعران در آنجا خواندند در کتابی با نام «شب های شعر خوشه» چاپ شد.

● شما هم در آن شب شعر شرکت داشتید و شعر هم خواندید؟

از من در کتاب خوشه تعدادی شعر منتشر شده است. در آن شب های شعر هم شرکت کردم و شعر خواندم. منظومه ای دارم با عنوان «فصلی از یادها»، که قسمت هایی از آن در خوشه چاپ شد و قسمت های بعدی آن در مجله روشنفکر، جوانان، تهران، مصور، جنبش و پس از آن تکه هایی از آن هم در مجله آرش منتشر شد.

● استاد محبت، شعر و شاعری را از کجا آغاز کردید؟

من از همان دوره دبستان با شعر و شاعری آشنا شدم، این آشنایی از روی اجبار بود. در آن دبستان عده ای زورگو بودند و چون زورم به آن ها نمی رسید، هجوشان می کردم. بعد ها فهمیدم آن هجوه مستزاد بوده است. در مدرسه هم سال اول دبیرستان معلم زبان انگلیسی ما وقت امتحان چند سؤال پرسید، من سکوت کردم. بالاخره گفت: حداقل شعری بخوان اینکه زبان خارجه نیست. من در آن روزگار شعری گفته بودم خیلی مطمئن که،

هشدار خودم قرآن نکنند

بی مسلک و بی مذهب و ایمان نکنند

به هر صورت نمره قبولی درس زبان را گرفتم، هر چند که در شعر نان و آبی نیست با اگر برای دیگران داشته من نمی دانم.

کم کم در دوران دبیرستان با روزنامه توفیق آشنا شدم. مطلب فرستادم و چاپ کرد و در شماره مخصوص عید سال ۴۴ جزو هیئت مؤلفینش معرفی شدم. این همکاری چند سالی ادامه یافت تا من از شعر فکاهی زده شدم. اولین شعر جدی من در مجلات روشنفکر و تهران مصور منتشر شد. سال ۴۶ با مجله خوشه که سردبیرش شاملو بود، همکاری کردم. سخت شعر فرستادم که شعرها رنگ و بوی سیاسی داشت. آن مجله از نظر صفحه آرای بیسار زیبا بود.

پیش از آن جزو رنگین نامه های آن موقع محسوب می شد، اما وقتی شاملو سردبیرش شد طرح و فرم آن را عوض کرد. به جای عکس از نقاشی سیاه قلم اهل هنر آن روزگار مثل برشت و بکت و حتی تختی و سهراب سپهری استفاده می کرد. گرچه روال کارش با سهراب نمی خواند، اما این سعه صدر را داشت که مخالفان را هم تحمل کند.

● استاد! سرنوشت شعرهایی که در نشریات چاپ شد، به کجا رسید. از آن ها نمونه ای دارید؟

شعرهای آن روزگار من در بایگانی های کتابخانه ملی است. روزی برای دسترسی به شعرهایی که نداشتم آنجا رفتم، دوره های مجله را سه ماهه جلد کرده بودند. بعضی از شعرها را فتوکپی کردم و تعدادی از شعرهای اعتراضی بعدها در کتابی که انتشارات «تکا» به نام «از سال های دور و نزدیک» منتشر کرد به چاپ رسید، البته چاپ شعرها هم هرکدام با ذکر مأخذ است. که این گمان پیش نیاید شاعر شعر را

گزارش

محبی! «مرثیه برای درختی که به پهلو افتاده است»، عنوان نشستی است که با محوریت شعر غلام رضا بروسان و الهام اسلامی یا به عبارت دیگر با

محوریت جریان جریان ساده نویسی در دهه ۸۰، ظهر سه شنبه در مجتمع کانون های فرهنگی و هنری دانشگاه فردوسی برگزار شد. نشستی که با حضور مجتبی بروسان، مرتضی عنابستانی و جمعی دیگر از شاعران و دانشجویان و شعرخوانی آن ها همراه شد.

● راه حلی برای یک سنجش دقیق
چگونگی کنش یک منتقد ادبی در مواجهه با اشعار، موضوعی بود که مرتضی عنابستانی به آن پرداخت. او گفت ساده بودن، بی ادعا بودن، اینکه شعر تجربه زیسته شاعر است، همه از کلی گویی هایی است که در روبه رو شدن با برخی اشعار به آن استناد می شود؛ به عبارت دیگر به واسطه دستگاه های بلاغی موجود، آن طور که باید، زیبایی شعر توصیف نمی شود، اما منظور و مقصود اصلی چیست؟ به عنوان مثال وقتی گفته می شود شعر، شعر ساده ای است، این سادگی چیست و برای